

بدولت می فرمود و دیگران را بجز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوشش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ جوهر و منیل و اسپ خوش رنگ
 بود و فرستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پرواز بسیار طرفه در سرداشت و در هر شهر و قضبات و
 مواضع قلم و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و پاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخت
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بند و بست کار خابخات خود مقید و مامور
 میبود و از عمده داران و حوالداران کارخانه هر کس که هستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبید
 مزایش در کنار مجلس می نهاد و می فرمود که کار سرکار بیدانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتیکه بسفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر تلخین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال و خشک ختم طعام نمی نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخورد بیان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ که درین ملک راگی می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چمپیت بران پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت می پوشید
 دو ستار سرخ و نافرمان بشمار صد و بیست و یک می بست چون بسند می نشست نیچو بران مرصع
 قبضه و پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل حیات ملکت به پیش خود فصول میداد حتی که چرم و شش
 جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشاک خانه می گذاشت و سوداگران و میوچران
 و سایر کاران را بنوازشات شاهانه خوشش میداشت و متاع ایشان را بنوازش تمام و قیمت
 گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خراج عطا میکرد
 چنانکه احیاناً در اثنای راه مالک محروسه اگر از قضا اسی سقط شد بعد رسیدن دم و بال بعد
 کواغذ اسناد عمالان و حوالداران آن متاع نصف قیمتش میدادند و زر ساعده اش بزرگ
 ریگ و اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد و لیر و جری و حجر بکار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود کسی که کار نمایان و مزد و شایان بطور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول
 داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالی و فوجداری و ایمنی نامزد
 می نمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان
 تغافل منش و رعیت کش بار از ضرب قحچی با نرم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد اثبات
 قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف او بشواید هر کارکنان معذور
 می ساخت باز او را بران خدمت اموری نمود و با اهل و یانت و کفایت و اشراف کارهای عمره
 تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هر کار را و خضیه نویس بعیم
 اطلاع یکدیگر گماشته تا بهیت نیک و بد هر امر دریافت می نمود و گاه گاه در پرده شب کلیم سیاه
 پوشیده تنها بنابر دریافت احوال اهل لشکر و غراب و مسافران در شهر و کوچ میگردید و در لشکر
 هم همچون معمول داشت و اکثر سال و ماه در محرم صرف می نمود بلکه نتیجه زندگی خود را نظام امور دولت
 منحصر و مفرید داشت اگر چه نواب مرحوم در ظاهر می بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
 لکن از روزانت رای وقت پسند خدا و او برداشوران و شوار پسندان و هر در ترجیح میداشت
 و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سعی جمیل می نمود و کم گو بسیار خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیفی
 صاحبزادگان تعیین و خدمتگاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام دره بزره
 از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز معروف و مشهور میشد چون که صاحبزاده والا قدر را
 بدفع اعاوی و کشایش قلاع بهر ناجیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
 ارشاد می نمود که شمارا بجمع امور لایق و وانا دیده بر این کار امور بسیاریم و اینقدر لشکر سوار پیاده
 و توپ خانه و خزان و لشتمای سپاهیم باید که بر کار سرکار حضور کرده بهوشیاری تمام مرخص و باید آمد
 و در غیبتش سرور و سپاه همیشه را پیش خود خوانده بود که می ساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید و خبر داری و بگهبا نیش بر آن و زمان بر ذمه
 فدویت خود قرار داده باشند و فتنه‌ها صاحبزاده از بند و بست کار مرچوبه فراغت یافته منظر
 و منصور حضور برسد باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحین مودبان و میزبان
 والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پرستیزگر دیده از مناصب

و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری منسوب

احترزاز است به پیرتان کردن خوش است | صحبت انگوزه ضایع مشک از فر میکند

بار شاهده افتاد که فرزند آن اکثر صاحب حسمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و ناز پر داری
 پدران صحبت اهل چنان از پای شرافت و عزت بر افتادند که هرگز مسرا اعتبار باز نه برداشتند
 الحال بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بجل زنانه میداد و اکثر اوقات
 در مجلس بر شونی و گستاخی مرد شجاع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
 چه کولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکر بان با طریق حرام
 نگی پیوده از روی ماگر نختند واحدی دست بشمشیر برده فدای و از کوشید این رو همه
 جانهای خود مفت برد سیاهی و ریختند از حاضران آن ^{مجلس} حسین خان و نسی که در آن معرکه
 گاه جاوه حلال نگی پیوده تمام بدن و چشم خود را وقت شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
 راست فرماید که ما هم گریختگان را دیدیم اگر چه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست الا کن
 بفرماید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که تنای زندگی و حصول
 لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شمشیر
 ایراد نمی کنیم و روزی محمد علی کمندان را بجفایت نمی فرماد و او بسرا بنجام آن هم خزانه در خواست
 نمود خود بر او خشناک شده فرمود که همراه زرجیاب مثل مهر او خود از سر کار میگیری و اصراف

اینمانی ما خوب میدانیم بر وقت کار باز میخوانی نه میدانی زیرا که تا این مدت خراب کرده از روی حساب
 درم درم از یافت خوانیم نمود و ترا مغلل و سلسل خل جبر که سر میمان و واجب القتل خواهد بود او شورش
 منش روان طرف گردانیده بتصدیان نوشاک خانه می گفت که تمهیدگی سرکار معلوم شد فقط
 بر حقل و رای پیر و نازیدی است مرا بتقدیم این امر زباید و الا کار ما را برخواهد شد هر چه بد که
 عرض گستاخانه او بسبع شریف میرسد اما ایشان سرداری و صفت ناز برداری برگشتاخی دولت
 خواهش نظرنمی نمود و بتصدیان نوشاک خانه و خزان حکم می فرمود بدید هر چه که او او باشش منش
 می خواهد و امثال این اذکار باران بطور آمد و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتاسی زبان
 بود چنانکه از یک نظر و الا حضرت چندین کار را که مثل مشاهده تو طراز م و ملاحظه اسپان نو خرید و نظر
 قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جوهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
 مضامین عرابین ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانخ زبانی و صدور جواب باصواب بر محل بر خلافت
 تقریر بیکدیگر و جوهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیچارگی بیخ و تیز و درست بساخته و حافظه
 حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و ولتمندان قدرار چنین زمین و کاعطای فرمود بر قوت
 حافظه و در که اش هزار آفرین بل لکوک تخمین توان خواند آری سپید

هر که را بهر کار که ساختند | میل او را در دانش انداختند

روزی قیامین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه و پیروی و داد و کار از سخن و زبان آفرشته
 بدست و خنجر سبیده بود که با سوسان مفصل این معنی معروض حضور و شتند پس هر دو را طلب فرمود
 پرسید که چو بخت و وراز کاری کیند و چرا مثل سگان عوفای بی معنی می نماند چنانچه عرض کرد که قبلا عالم
 این مرد پر کین در حق خلفا جناب ختمیت آب علی الله علیه و آله و سلم که نجوم فاک هدایت
 اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مرقد فیضی
 علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ام الملوک فاطمہ الزہراء
 رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بنجانبید پس پان خطرات آنها بر سادات ہی حسین صیت خود بدولت
 عدم دل شکنی ہر دو محبت منظور نظر داشتہ بزبان حق بیان از شیعہ پرسید کہ تو در حق کسانی کہ
 حرف میزنی زندہ ہستند او عرض کرد نہ تا بعتاب حیدری خطاب کرد و مردانست کہ عیب ہنر
 کسی رو برویش ظاہر کند نہ کہ بر قضا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی
 کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث سمی الاوب اوقات ضایع سازد و دخل کار سرکار
 شود و شلیطہ و منج کوب برای خود آمادہ بداند و روزیکہ محفل حضور اہل ہر دو فرقه حاضر بودند یکی از
 اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ سافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا اورا شنای راہ خلابی
 بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرودست را کب فرود آمدہ عنان نش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
 کہ با ستانت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت با ستقامت عدل حضرت فاروق
 اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون نشابی از جانیہ عبید گشت
 بزور بازوی شجاعت مرخصوی رضی اللہ عنہم جمعین قدم پیشتر گذاری ہون زبان اسپانہ آنجا بستہ بیرون
 آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را مضی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
 کرد و نواب بجز دشمنین نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت ندانست
 ہرگز زور مند بود اسپ را از گل بر کشید و منیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انحراری صاحبان
 پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
 خصوصاً علی زمان خان می نمود چونکہ صوبہ سیرافخ شد روزی سوار گشتہ بہ تاشای شہر از یک
 راستہ خزانان گردید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پسید که این فتور بچه سبب و آباوی انداوشان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
 ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق انشد و رعیت نوازی حکام پسین مردم از هر دیار رسیده شهر
 آباد شده است فرمود عبا رشت آرای موقوفه ثمانه میدانید که این مردوزن برای خانهای خود با
 جنگیده مرده اند اما لفظ لوندی کما یعنی کینزک زاده که زبان زد اکثر کنیان است بر زبان مبارک
 جاری بود و بر سیکه ششماک می شد و او را بنام لفظ میخوانند بلکه عین الطافت و نوازش و ابستاین
 لفظ بود علی زمان خان روزی بر مرز و کنایه عرض کرد که این لفظ را یک شایان صاحب شوکت
 و نبی پوشش نیست قسم کرده فرمود ای صاحب ما و شاه پرو و کینزک زاده ایم فقط حضرتین بملین
 یعنی حسین علی التیجیه و الرضوان بی بی زاده اند پس بهر جناب این سخن را عظیم سپیدند و قبول کردند
 زیرا که انقاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون و جهان است و هر جا که برای
 مسرا بنجام همی لشکر ستعین می ساخت از ان لشکر برگزیده می بود و با انواع لوازمات چه از زرو
 چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تا مید آن جماعت منظور نظر و الامید داشت و هر قاعده را
 که تشیز میکرد و برست آن قلعه و بنای حصاری تازه گاه و گاه از صرف می نمود و چنانچه اکثر مشایخ
 زمین دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
 و آنچه گره بر و زو و حرامی از صفی شهر و قضبات و قریبات قلعه و خود خاک ساخته احیاناً کسی جا
 قطاع الطریق و دوزی عمل آمد و کادلی گریه نگیبان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
 و شخص خداترس و زرم دل را در آنجای گماشت و لشکریان را بداد و دهنش و رعایا را بدار قول
 بی کاهش و کادش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
 کیفیت آن منسرح و طمنش شامیش فقط مضمرب است و قلوب و کاس سنی فیل سبب رو ابر
 اینک یون گنج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از هم فیل گزیده و راست رفتار و جاد منظور نظر

همه کجا

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود و ناگاه مستغرق شد و ازین معنی بجنون تمام رسیده و او
 با شکلش سرباز کار بر فلوس مغرب گشت و دیگر مسکوک نه فرمود و در هر روز روزی که بر جمعه
 واران و حوالداران کارخانه دولت به تخریب و تخریب آلود بود و مقدار او از و غیره از انفس
 بجنون عرض کرد که بر فلوس او که در محراب ارشاد شود و در حالت ششم فرمود شکل که بر ضرب کن پس او
 همچنان چهار پنج بار فلوس در آن روز مغرب نمود و چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
 از آن بعضی و انانایان بجنون عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنانیده که اختار و شب یکشنبه
 در سفر و حضر نفس زهره و چنانچه غلظت سیدید و در ایام و سهره که عید ال مرتضی است اگر چه رسم
 کفایت و بدل از آن منفردی بود و اگر چه بعضی پاس خاطر تالیف قلب سیریان که عبارت از اولاد
 کوچک کشن راج و شیر و کار پر و از آن است بنا بر اینکه حضرتت بر حرم هرول عزیز بود حکم آنکه تقلید
 کفر نکرده باشد و یوم ششم میفرمود و در فرزند آن کشن راج و مندر راج راجل عالی بار داده و در سه
 ساعت اوقات پایون به نظاره است بازی و جنگ آهوان و زور آزادی جو امیر و حلات
 میلان کرده شکوه با کیک و پیچ بازی مصر اورت بنان تن در صد که در کن جوی زامن صرف میفرمود
 خزان راجای آب شراب خمر بصری تمام نوشتانیده و پیش سخن جوی محل عریال کشیده بر شیر زخمیر بند
 میگذاشت و سما شیر و لک زنی و مرغای خزان مشاهده کرده تبسمی فرمود و صحبتیان سختان کلیم
 پوشانیده با کتک های صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را بر حسب آرزوی
 آنها انتخاب کرده بر کشن شیر مردم در زمین عریال روان میفرمود و نواب در شصت اندازی
 بروق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط اساحت عریال دشت موزمی نصب کنانیده
 شیرین را ارشاد می فرمود که گرد آن دشت با شیر در آید و اگر آن مرود لاور بر شیر غالب آمده از
 جان بخت او را بالغام زرو خلاع و اضافاز از و نیاز دنیا مستغنی میباشند چون که شیر غالب است

مرد ابرو زمین آورد و تفنگ برداشته چنان میبویست که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سوار است
 برینجاست و در راه ایل و آخر عهد سلطنت خود بنابر عهد افزای قطع گوشش و بینی و دست و پا می
 میران هر سینه و دیگران در آن میداد و در هم کار کاشی بچیر و با نوا می بعضی نواجه سرایان مردم آزار
 و عاقبت خراب اکثر و شیرگان شکله هر قوم را خواه برضامندی و لیا آنجا خواه بچیر طلبید
 آغوش عشرت با آنها گرم می نمود و کشیزگان مباره نابالغه را نیز به ستوریکه مذکور شد بهم رسانده و آن
 تا یک سال محل زمانه میفرمود و پیش و بروست و موسی ابرو و موزگان می نزا شمشیر یعنی اسود و الفام
 گفته اند و قوی جنبه و میانه قدر بود و نقشش عمر و لوی نقش کلان مرد و این بود همیشه

بهر شیر جهان شد رخ حمید در آستینار
 لا ائمتنا الا علی لا سیف الا ذو الفقار
 نقش و چینی پیام فتح حمید بود و در محنت شاقه یک دست جاده و اثر گورنه بنابر و سخطه که الا که باب
 ریاست است مشق کرده بود و این شکل که عرض از ابتدا خروج دولت تارقات و پریشاری
 و خرم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسیر بوده شخصی تاریخ و نقش و بین فقره یافته آه مردی
 حمیدی دل رقت به و دیگر باین فقره که جان با آنکاش بر رفت

ذکر جلوس خدیو و الا نشان پسر سلطان
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷

سلطنت او او و بیان لشکر کشی جنرال لاگ جنرال استوٹ سمٹ ندوئی و ا

نشان بهر اس و راه و کهنار و یک و رولود و وقت بهر آنکه

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی همایون خان نایب حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال

انتقال

انتقال نواب مرحوم و ضبط و ربط لشکر و خلوت مفصل معروض داشت و باقسام قسمی طمانیت کلی از واران
لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خود که جلوسش بمسند دیوانی خاطر و الارا کند کرده بود حاصل
گردید و بشرا اقبال گنجش پوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید ریاسه

مشاور کسی بی دولت را بجز اندر کاب	ماد و اسپر پیشینش آید تراستخ و ظفر
شاهباز از صوره نه صاحب این پیش از عدم	کی غصه غمنا بد از و باه شل هرگز حسد

بحسب معروض دولت بخوان میی که بجز اجابت مقرون شده بودی آنکه از مهم مشغول فارغ شود
خود را با سپاه و رفقای همند ششم به لشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بخت اثر را بدولت
خوانان قلبی رسانیده زبان روزگار این ایات ترنم گردید

بیا که رامیت منظور باد شاه رسید	نویسند و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب نداشت	که مال عدل بقبر یاد و ادخواه رسید
فلک نویسنده و اوایل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر واران و عمده واران فدویت شاعر کریم صاحب با استقبال شتافته بزمین بومی جناب
عالیان آداب سعادت اندر گشتند و بتالیف قلوب قدیم النجرتان در داشت دولت را گرمی نشین
ساخته بساعت بیدر روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یکزار و یکصد و نود و هفت هجری صدر
آرامی جاه و جمال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون اورنگ شمت و ملک از زمین قدم آن
خوش شیدا بوج سلطنت و فرمانروای در غلظت و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت
رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بخت نیکو خدای و هوا خواهی هم فدویت کیشان را بنوازشات
شاهانه بنواخت و به مناصب بیه سرفراز فرموده بزم شادی اجلاس بهایون را بترتیب مجلسین

و سر فرمان دادند و

بیار است بزمنی سالیون که اورا	بهشت و بهار است مولی و پیا کر
-------------------------------	-------------------------------

دوران مجلس شورای فصیح زبان و ندای طبع بیان از پر طبع و در نظر و نظر نشان کرده انجمن احسان
 سلطان کنشستان بهر وقت پیشند بعد از آنکه با مجلس شور و سرور در نور و دیده رسیدند قدم با
 سینت برسد نظام امور جهان بنانی نهاد و فرامین ضابطه و بطایع جمیع قاری واران و حواله واران و
 تحصیلداران و کما که فرستاد و بر اقتضای مصالح برای عواید اندیش خود و عزل و نصب
 کار پردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان بر خطفران و الاثان گذشته بتقدیم خدمت
 کسی بر سینه هم چنانکه حلقه گوش طاعت نواب مرحوم بودند غاشیه القیاد خدیو و الاثان را بر
 ووشش گذارشتند الا آن یک تک حرام ایاز بنام کونته اندیش حریق نام محمود مخالفت پیرو با اثر
 انگریز که بخواهد با انگریز اتفاق توهم ناپایدی باشد و شرور و وایندره بود موافقت کرده در شیخ
 قلعه میر کوشال ترغیب نمود پس از آنکه سرداران انگریز قلمو ذکر بر دست آوردند که هم دستور
 باقتضای تقاضای لی و بیوفای قلعه نکر نوبی سپرد و بهر آن زمان پسر و انیس و و سبزه
 غرنکی بسزاری کون تلبیس مستعد با اسباب جنگ بجنور جامع النور روانه کرده بعد چندی خود
 بدولت یعنی سلطان و الاثان که از سردار و سپاه همیشه و عسکر خدیو در دست و ایدم لشکر انگریز
 کویچه ساحت کادیری پاک را از فرزندول ریایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر قلمون
 ساخته بود که جنرال اسوٹ و جنرال لانگ از راه جنگل بیست بعزم مقابل سلطان کتی نشان تاوندوی
 لشکر کشیدند خدیو مظفر با استماع این خبر و بیان منتظر با تمامی عساکر خدیو از راه ووشی مالور بدفع
 اعدا نعت فرمود و با اعدا سرگروهی و ندوی محل نزول آیات جباه و جلال نمود و روز دیگر
 فرمان مجار به و او تا سپاه داران میزد و میر و و قلب آبین دست آرسند تو چنانچه پیش رو
 گذاشته معترف سیمان نعت آرای جلال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

آن مین میبارز رسیدند و می که الحاق جمعیت فرامیسان به جنود رزم آرای سلطان چنگ از یقین
 و استتار پاره از آن توانستند آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استقطاب عنوان اقبال صلاح
 حال در رعایت حال شمر و مردم همون شب که گوییم در اس فرزان مرصبت رسید بنا بر این صحنی فروامی آن
 روز قلع و قمع و آبی شکسته با تمامی شصت حویش به در اس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجا
 کوچ کرده بر سر اوتروانوز مقام فرمود و جاسوسان معروضند داشتند که بلا و گرو کوژ پال بندر تصرف
 انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی قصبه جوان
 نیز که منتشر فرصت بودند از هر گوشه سرخوت برداشته در مقام عناد و فساد پافشوده اند چنانکه
 اچمی بنایان تار و از سر و قز اخبار نویسان که در دار السلطنه است با قلع و دار آنجا کیدل و یک زبان
 شده در فکر خرابی خانه جاه و حلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته
 است و پید میخواند اما او عبد الحلیم خان افغان کز به وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده
 و سوار جمع ساخت و عهد و موافقت و شرایط موافقت با انگریزان محلی بندر بار او تسخیر و در کاپه

ایمان موکد ساخته و عیب فرمای آن سمت است

ذکر توجیه برایات ظفر آیات سلطانی بصواب عبادی و اخلاصی ملا و گرو کوژ پال
 بندر و غیره و غارت شدن جوئی از لشکر انگریزان بنیای بدست نمایان
 و سزای معقول یافتن اما و حلیم خان از دست قهرالدین خان تفریح صلاح
 فیما بین سلطان انگریزان انتقال محلی شیخ الظهور جمالت نام مطبوع و

روز و اوایل سال آن که

چون علی التواتر اخبارات بنیان فساد است فتنه انگیزان و تسلط انگریزان در آن ملک سمیع شریف سید عزم قلع
 و قمع میان ایاز ناما قبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنحد و دوست کرده بدر الزمان بخشی را
 با هفت هزار تنگی و صلابت خان بخشی را با شش هزار سوار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده و شش هزار سوار
 سالار میرین الدین عرف سید صبا در پایان گهاگ گذشتت و خود بدولت با تمامی سپاه خود بخوار و فراسپهان
 تنور شکار باستیصال ریشه نخس و خار نواحی نگرفت گماشتت و مساله و پادشاهش عمل آن شکر گشت
 که لاخیر فی جمیدی صفت کاشقار بود و بعد از آن بهوشیاری و دورار صید و امرای و اهل آن
 بطریق لیغار و دید و در کترین مدت مسافت دراز تا بگلور برید و بعد از آن حیل اشارت بر آوردن
 صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزولش به مقام معلوم و در و صندوق نیز
 معاً اتفاق نمود تا معتز ان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسریزنگ پٹن
 بردند و در ال باغ که جنوبی شهر کجرام به ساحل این طرف جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی
 به تخیل با اینگهاگ بقیمیر مسجد و مضع متوره فرمان داده قلعه را اینجا باین بین احداث کرده بودند
 اندرون مضع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجاع راع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل
 به خواهان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را بالشکر میر صاحب مرحوم
 بدفع فتنه سید محمد خان مختار گل کرده سمت کراپه رخصت فرمود و خود آنحضرت است های بلند و از مسکه
 سمت های باارجمند آن موبک کوب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون
 ملی و مدگری و صوبه پسر احد و در حیل درگ را مضرب خیام حضرت اعلام ساخت و ولایتان فوجدار
 اینجا از راه دولت خواهی مع نواب حاضر حضورت و شرف زمین بوی حال ساخته مورد الایمان
 و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

باوید نوری راه دور دراز باز منزه مقصود اعلام استقلال و راست استیلا و فتح تنبیه آواز بر افروخت
 و چون شیر قضای بر قضای آن خمر کوشش غفلت کوشش بتاخت و درین راه که تا سه مرتبه غیب راز
 اشپار و مترکم که بر شاخ مرآت آسمان کشیده و روی آفتاب جهان تاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر
 قدریکه فراتر پیش می نهاد میان سبقت جسارت بدخواران اعمی جماعه از مرد و در بر باد هنریت میداد
 تا بدین عنوان دو باب محکم کمال سدر راه بدستباری نظیر مفتوح و احوال منبرمان مقبوح ساخته پرتو
 نزول ریایات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره تمام لشکر نامعد و آواز مرد و دبا
 سرایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد سانی از ان و امره کوبستان مضیق الحال بر آمد و قلعه
 کو طریال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت و السلطنه گرفت بریزیل الیغار از راه بنگلور
 شتافت در امن کوچی گری کسطنیه بر کنار چو فرود آمد و بر معنومون این بیت

از ان که تو ترسد بترس ای حکیم و گری با چو او صد برای جنگ

در نظرداشته بمقتضای دوران پیشی از راه گرگ آشتی جاوه یکا نکت و مصداقت با قلعه دار
 یعنی آنجا پیرو و ولعد استکام بانی محبت و و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
 تنها بنجانه خودی آیم و بلاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده جمعی حسب
 افرمان و الا نشان به بند و بست خطه نگر از راه کو طک میشتابیم قلعه دار مذکور سنجان خوش آمد
 و ابله فریب شیخ مزبور از جبارفته گوشش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
 وا گذاشتنش داد چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
 کرده عبور نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تا کبید ساخت هرگاه بیکه من در اندرون
 قلعه تری حملات خواهد نمود نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فضیل و برج و باره نیزک بندی
 نمایند پس خود بیدر قله پنجاه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

اولاً تاخیر محافل نشان آنجا را دست پر پشت چسبند کرده همراهم خود را بر دروازه قلعہ نمودند و بجز اینست که
 صدای ترمی آیین داران چاکچی بکار برده بیکبار در داخل قلعہ شدند و اطراف نیزک بندی نمودند
 خود شمشیر و زور پیش پستی کرده بمنزل قلعہ دار و نمایانش و آنچه شامیاد و شریکانش در وقت تاوان کردن
 چشم پناوتند از خواب غفلت کشان نشان بیرون آوردند و بچوس سانسیت صبحی بجهت بیرون آمدن
 ماجده سلطان یعنی حرام خواران را از توپ پراخند و شریکانش شامیاد را کشیده او را با لوبون در بخیر
 مستحکم و قفص آهنی که جزای بد کردار پیش زمین بود بند کرده قلعہ داری و از سلطنت بجز حجتان
 مبروری که رفیق سلطان بود تفویض نمودند و در دست نامور پندار اسد و ان ریاضا را که در شب
 و در روز دولت خواه قدیم بود نگذاشته بانوج خواران آنجا را می شد بکار پانی در روز شام
 و اندر سلطان و کیفیت نامرند نسبت و از سلطنت بجز در آن مقام دولت اندر سلطان
 جناب سلطان گشته حقیقت معروفی مشهور ساخت و ترا خورند و حقیقت نامرند
 جماعت سر فراز گردید و زیاده سلطان و الا نشان خدایان را سران سرگاز و در میان
 ناموس پرست بنور بازوی شجاعت و مردانگی را او کمال که چو آگر زنی با او پندار
 همراه گرفته او را گزینند از جانب دیگر خود کردند و بقیع و ان نشان را در دست
 شکلهای خیمه دار و چاهست نموده پس با استعدادی از بیرون کباب طفره است با او پندار
 هجوم آورده طرح مجازله توپ و بندرت با هم نشان افکندند و خود بدولت بدریافت سرخ
 راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار بیان صاحب بر اطراف جبال برآمد و بخت بر سران اسل
 گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چند انکوسته یافتند چو پسران خندان بنشیند بران کجکافت
 چون جماعت انگریزان و جوانان یعنی نکبت نشان از عرصه خاک واقع دروازه پهلوتی کرده
 بیست جمهوری و قلب آبادی و قلعہ پناه گزین شدند از میان جلالت نشان و نمایان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب بستند و تو بچیان مورچال قابلم کرده
 بشکست و ریخت حصار قلعه بهت مرواکی صرف کردند هر چند که به واپ متوران پای استقامت و مردانگی
 کرده باشکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جانزفت اندر و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان
 در غایت ناامیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تخمیر بلب و

دوران تخمیر آنها میگذاشت و حال پیرنقیال بخامید پست

نیارای میدر نهانه رای آر میدر نهانه

مشرک چشم حیرانم میدانم حکمید نهانه

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهای مدار زندگی قلعه کیان بدان وابسته در پائین دیوار بر روی
 واقع شده بود و بعد سه سنگی که از مورچال بمشابه شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نمود
 حصار از پایه خود جدا شده در آن چاه افتاد آب روی خود ریخته بود در آن سرالستان بی آب آبدیده
 جرات ایشان ریخته و قنطاریم سیر آردان گرد و کوه پندت بفرق متز و جان سیر از جان سنجیده جز کباب
 جگر سوخته سبزی برشته نیمی یافتند و کار و با استخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند
 و برای یکبار بار یک و کنده و در حسرت و دلال می افتادند و هر دم می خونتابه خوانم ناویدر نهانه
 می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد و ننگی باز و سه هزار مرد و دیگر سکنا می آنجا با خمهای
 می و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب پرده شسته بودند
 طلایه داران بر اینستند اطلاع یافته شب دیگر از اتواب بنا و لوق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه
 کیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بدون ماند هر چند با می آب چون ابر گردنده قطره زن
 ساحت تر و گشتند اما از دست طوفان کاری برفتن از آن ری صولت یعنی غرق بحر خون شدند
 و بعضی دست جرات از آب باس شستند و ظروف و شتمت خود را با بنگ فرا شکسته به پناه قلعه در شدند
 چون عاقبت الامر سرد از قلعه و نایشش بگریختاری پنجه و غنم خود را از نخ و پیرند مضطربانه پیش

ذیل عاقبت رویدند یعنی بوسیت محمد علی شجاع شهر و قلعہ تسلیم گماشتگان در گاہ والاگرد چون بیاورد
 طالع روز افزون جناب والا بے جبرہ روز قلعہ مفتوح گردید شخصی تاریخ بدر گرفت که حیدر گز گرفته
 سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و نافرینایم و قبیح رسانیده ہمکتان را
 در سلاسل اسارہ سلسلہ پر پاو سلسلہ گردانید و جماعہ انگریزان را علیہ رو در اماکن محروسہ مجبوس
 فرمود و باز کہ از سرحد خصال محمودہ و فاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاختہ از آثار
 غرق شدن فرعونیان بی سامان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار در میل ناسازی میل
 مقصود متنبہ گردیدہ فی الحال با گنج قارون کہ از اموال سرکار خدا داد با خود داشت بسواری جهاز
 از بندر کوئریال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بنیای بگرنخت و با فرنگیان آن حدود
 بسازش و نواریش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت و ان حال جا سوسان ہشیار مغز مغز برسانیدند
 کہ جوئی بسخریلی کرنل کیل نام کہ بک تلو مع رسد گران می آید بسکہ نایرہ غضب سلطانی مشتعل گشت
 چون برق خاطر در تاخت و سواران پا گاہ را بمعافی اموال غنایم آن جوق پیش آہنگ ساخت
 و قزاقان و سلیاران را صدر و پیہ دیت اسپ مسقوط مقرر کردہ براندوبہ میدانکہ و تالاب چر
 آب بقاصلہ نیم فرسنگ بود و حسب الحکم والا رسالہای تفنگی و پیادگان شیر تو امان و باندران برق
 نشان قوچ خانہ را بر بند تالاب قایم کردہ مستعد آتش فروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
 و سوار چو و کا کر اگرچہ این قوم داخل کردہ پتارہ اندام در امر قزاقی برانہا سبقت می بردند و در
 فنون مردم آزاری و غزبا کشتی مشہور و ہر اند چنانچہ با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میاز
 و دیگر اہل اک میسازند بہ پریشانی بہر و بگاہ غنیم سلسلہ جنیان گشتند کرنل مذکور چون بجا اکت
 و غارت گرد خویش متلاطم دید پر پامی آب کردہ بدلاوری و آب و تاب نہور پا در سر استمان
 رزم تباہ داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چارہ کار خود بر مخالفان گذاشتہ

و با دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علی خان بگین پل و آرد شروع این جنگ دو ضرب توپ بمخالفان سپرده بلی تلف اکثر مردان
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج و الارا بر این معنی ناخوش و بر هم دید باز پیک
 ناموس شرافت و جمعیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم نشان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
 بود بسک شعله و غضب سلطانی بجیش تند باوقتنه تک بجرامی آن مرد و بالا گرفته بود زبان خصم
 سوزی ملتعب فرمود و جنود قاهره و حیوشس مابره چون صاعقه شریار ناگهان بر سر قلعه
 کویال بندر درآمد و بان طوفان و چشم استقلال اعدا خاک باریدن و بر پراغیدن حس
 و خارا فات غصبه دید و خصم خاریدن گزنت مقارن این حال موسم ششکال که مقدمه الجیش
 حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناسا لبر و مگر
 جوشید که در آن خطه ز مهر آسایش مهر و درت و را ز کشتی چشم تصور نمی دید و در آن ساعت سراسر
 سطح آب چتر خیم لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر بجاینه نمی آمد بلکه بر روی آب نبات اینم قباب
 احباب بی نبات همسری میکرد تا آنکه رودخانهها لبریز و جویات آنها عظیمه طلائم انگیز شد و کثرت
 عفونات مردگان لشکر با آن هم جریان میلاب علی الیالی و الایام محال انتقالات محل حیدر تنگ
 آورد و حضرات ملائکه آنی می کائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفس بر قدر قصر از آن مفضل
 ارواح متوجرب شدند معذرا مجاهدان لشکر از سیر و رفع معاندان با توجرب بلیغ تر بزل کردند و مهم مرحله
 و مورچال بانهدام حصار بروج قلع و کجفایت رسانیدند و چون منزل کشتی که همت نموده بالات
 حصار و ضرب آراسته بود ندراه دریا از آمد و کوهک سد و ساختند و قلعه کبان نمیدر که

بتخلیق این مجاد و صعوبات محاربه مشهور بود و در هیچ و باره هجوم کرده و او نیروی بهادر و
 و کوششهای مردانگی داده چند راه جنگی در محاقبت الامر از عمر امت را و ایام محاصره و کمی آذوقه
 دست بدامن عجز و استکانت در زوه مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
 آراستند تا بعد از قضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی بر زوه حصار انصباب
 یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت تر یافتند که محصوران چنانچه از اهل
 جنگ بهر شیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب و خریدند و هر یک فراخور حال خود
 منصب نوکری عمده یافتند تا صید از اوت را بقوش فرودیت بجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد و قلعه سنگلور
 و هنادور و غیره بسهلت و وجوب متخلص و منتظم نمودند ریایات ظفرآیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی
 سمت بلا و کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضای عمر علی شجاع بقضای جهالت و جز و پسندی
 و سحرکت و لغزش نا بخروی از جان خود و گذشت تفصیل این با براساسل اجمال آنکه قاسم علی
 نام نوکر نواب مغفور بجز است قلعه نگر با مور بود در آن حال که ایاز نام محمود و الحصال از جاوه حلال نمکی
 برگردید با او موافقت کرده قدم به میدان بغاوت و شقاوت نشرو چون سپاه انگریز انبای
 بان سمت رسیدند قلعه بی جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلعه را انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
 چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود و دید به پناه شجاع نوکورد آمده با میدان جان
 و بال و خیمه پیش سکونت داشت روزی سلطان قلعه را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
 مبارک ارشاد فرمود قلعه نگر با وجود پیری و خائرد و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
 کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی کم ظرفت راه بغاوت و کفران نعمت پیودا کن
 نوکرا شرافت و بجز است چنان حصن حصین ناعز و شده بودی چرا قصور کردی و مغت ناموس قلعه
 داری بر باد و اوی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و خایر

بیشتر بود و اکمن نایک و اژریان و هزاریان احشام با شماره ایاز فتنه باز خلافت مرثی فروری ساختند
 و تخفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فروری اندرون قلعه بار و دندلهذا لاعلاجی دست واد
 چون که بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آب مستدگشت معاندهان نگذاشتند باز پرسیده
 شد که بعد از این معنی چرا از نایک و اژریان چنان پیغمبر بودی و پیش از آن هیچ از چنین سواخ
 اطلاع حضور پذیرا هستی و بنصیورت صریح حرام خود هستی الحال حسب مشاوره و دو تخواهان برای حرام
 تکلیفش بدراکشیدن تقرر و فرمای آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچهری بن اسدخان مکرری
 فوجدار کشنگری بتقییم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز این کار را موافقت کردند
 چون همه با بموجب بود و در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کنندان شایع بود
 طلبه داشتند او جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من است او را
 باید بخشید و بعد مغذ و این امر اول مراد از کشید بخشی موصوفت و دیگر سرداران مفصل این واقعه عرض
 حضور داشتند بر آن ارشاد شد که امر و زبیر پاس خاطرش مجرم را از در معاف دارند و بزرگداریان حضور
 سپارند ایشان هم چنان بجل آوردند پس سلطان و الا نشان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
 امر را بشیر نمود و فرمود چنین امر را جل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد معانات دولت رضنه
 عظیم و قصور فحیم در ساختن است اما از روی شرح شریف بیادش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
 و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام مکی نکنند قطع نظر ازین زمینداری که سیاست شایان ریاست
 است و برای انضباط و ارتباطات و لشکر تیغ را میقرار کردن و بیگانات به اعمال پرده ختن لازم بل
 واجب است عرض تا دو ساعت به پند و نصیحت و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرده ختن او از روی
 جهالت قدیمی که جلیبش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس جلیبش بر قفا میکوفت
 بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی خصلت بر خاسته و اهل خمیره خود گشت آری

نصیحت را کج طبعان اثر بر گز نمیباشند

که ممکن نیست باران بزرگ سازد شاخ آهورا
 اگر چه سلطان را این ادای او تا خوش آمد اما از روی قدامت و کار نایبش اغراض برگشاخیش فرموده
 خاموش ماند و زو دیگر با تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نف از
 یافت چون مجرم را به قتل گاه بر وند جابل مذکور بعض ناوانی و جهالت بیجا ندانست که پست

خلاف رای سلطان را می بستن

بخون خویش باید دست شستن

میل سوار و رسید مجرم را از آن جمل که بر آورده به میل خود نشانند و با یک برزد و سیکه شریک وقت و
 معاون حال من باشد با من بیاید پس دوسر صد تفتنگی از رساله متعینش با اولمخ شدند تا با اتفاق
 راه سریزنگ پین گرفتند بجز و وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العز و شکست قدر و منزلتش
 بهمانه می بستند این معنی را بالعکس معروض نمودند که محرم علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف
 کچی بند راهی شده است یقین که ان باخا بصوب بنیای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن
 تمامی ملک از دست دادن است با شماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت
 هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و کیشش گردید و سید حمید سپه دار کانی را که شخص قومی بیکل وزو
 آور و بر بود مع غازیخان با حضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو با اتفاق با سپاه کیش
 و تراخته برکتلی که چهار گروهی از فرودگاه شکار ظفر پیکر بود در پیوسته لبسختان چرب و شیرین و کلمات
 رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جابل مغرور از فعل خود نادم گشت بهمینکه از میل فرود آمد
 سپه دار مذکور دستش گرفتند مع مجرم واجب القتل و شکر کا بهیدالش و عقل حاضر حضور ساخت
 سلطان بلا توقف آبی وزمانی مجرم را بدار کشید و کسند ان مغرور را باز یور طوق و زنجیر آراسته در
 پالکی برقع پوش نشانده روانه سریزنگ پین ساخت و خود بدولت مراجعت بنجیمه خاص فرمود و بعضی
 شریکان او را با ثبات جرم اخراج لقبیل رسانید و بعضی را دست و مینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از مشرکتش بجراپی رسیده بودند تا او منزل لغات بکریه بر این طوق و مقید بانگها بر زدند که ای
خان بر انداز بساوشش تو این خرابی رسیدیم و بهوای تو دست برین با خیم هر گاه که این شور و غوغا
بگوشش رسیدرگ غیرتش بگریخت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چسبناغ
صبحی در زبان خود کشیده جاندا و بعضی گفته اند که در این کشتش حلقه طلائی الماس سپیده بود بر آورده
الماس بربک سنگ کوفته فرو برد و در شخصی تاج بدی چنان گفت که رکن دولت به افتاد چون
بر رفته صبحی او را در پاکی مرده یافتند بر دشته مع اسبابش حاضر حضور یافتند و حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بفرستیدند و از آن صند و قچه مقفل کردن
چند خطوط در آن انگریز کرد و هم پانگهاک بنا بر الحاق موافقت با خود و تقریر جاگیر عمده تقسیم
و ترسیل داشته بودند و کاغذی سپیده داشت بر آمد اگر چه آن دولت خواه اگر آینه جو ای که
شایان حلال نکلی بود با ایشان برنگاشت اما بساوه لوجی خطوط را چاک زده نموده بود ناگاه فرط اس
افت اساس بنظر نظر و افتاد بجزو استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
بغاوت و نیت فتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را نشان کشان بیرون لشکر
انداختند و سپرانش را داخل بندگان ساختند و خادری یعنی نکوحش را بر وجهیت کی بنده پاکدل
و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تازندگیش از نام مادر میخواند و خدش چون فرزند آن سواد
من بجای آورد و والد سلطان با استماع این خبر نفوس و ما خورد و بر زد و در بنی آن حضرت
نفرینها کرده و وجهش را که در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سر اطلب داشت اگر چه کند آن مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقر انواری شهر گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
در ویش در خمیاش سکونت میداشتند و باره اسپ و نیل و پالکی صرف قهر میداد چنانکه نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیده او را از فقر بقیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و وصیت داد و پیش

بجای رسید که اگر گاهی بر دیواری خاص نواب بهادر در ویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش منش بر وید و او از این معنی بسیار خوشدل شده از نقد و
 جنس و ظروف و پارچه هر چه که موجود میداشت با نهامی سپرد و بعد فوتش چون بستند و صندوقچه
 خاصش با وصفت موصول هزار روپیه با هیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جایگه بغیر از چند
 پارچه پستمل و یک کلاه و ولق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
 فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از آنکه قلاع آن نواح بجاست و دستوران ناموس پرست سپرده شد
 و پدرالزبان خان که از لشکر سپه صاحب بعد جنگ بزرگ گورگور حساب الحکم حاضر شده بود
 بقوجداری و ایالت الکه نکرناغز گردید سلطان گیتی سستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب
 قلمر و کورگ که نایاطان و کورگیا منتقلی و راسخی در ولسر شیخی مرکب جرات بودند و بعلت مسافر
 انگیزی تمامی سواد آن مملو و خراب نمودند متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل مسافر
 جنگل مرحدل و شقیان نواح کورگ که در خللال جبال شامخه محتفی و متولدی بود در تاخت
 آورد و چندان که دران دشت و کوهستان و سنگاه رسائی یافت سرهای مسخران و قاحت
 و تار چون آری بی نیزه و نوک سنان بگرفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک برفت
 و قلعه بل را بمنظر آبا و موسوم ساخته حواله قلعه دار و لیر نمود و بایالت در ولست بلاد کورگ زمین الما پیر
 خان مهدوی را که دولت خواه قدیم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و نادیب و غزل و نصب شزارت
 کیشان و بعیان آن نواح موکد و مکان صوب نشین را که مرگراه نام داشت بظفر آبا و مسمه ساخته
 مامور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال باموکب ظفر کوب بدار السلطنت سر رنگ پین رسید تا اکابر
 و اشراف و ارباب سلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
 انتساب بایر گردیده بانواع عنایات و شرفیات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

پنور جلوس آن هر سپهر کشور کشای سحت اضارست پذیرفت بعضی مفسدان را که بانی مباحی فساد
 بودند بفدای قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست وقاعده کلیه ریاست است بدگرشید
 و بتوب پر ایند و رلقه بسیار از نمایاران بلا و بل و کو ترک که متدین بدین ترسا بودند در رلقه اسلام
 در آور و دلشرف ایمان مشرف گردانید و لیت و لیت الناس بدین خالون فی دین الله افواجا بر افراشت
 هرگاه که کوب دولت و شمش در عروج به معراج رفیقه فرو شوکت و ترقی به دارج علیه فتح و لغت
 بود نقش تنظیم و چارسوی ملکش بر او نشست و پرتو تهر جهان افروز عظم عظیم شان و خرم
 و شیر شجاعش بر چار حرافات مالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادے
 و حساد و منحیب عدم در کشید چکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
 نماند و لطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هرزی بالی چون دراج بال و پر طاقت
 او عای مساوات نیفتانند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
 قدرت بزنه و بهر جهت هر چه زور شکسته میداشتند قطع نظر ازین ورود جمعیت کران فراسیسان
 بندر مورس با استعانت آن خدیو داورس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود و معا
 بالکچیر در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با ایستر سلیز و کرنل ژالسین بطریق ایچی
 با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان و الا نشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحرک سلسله
 مصالحت بر روی خطای کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید صدافت
 شوارح غیر مطروق بمروزیام فایر حضور شد و دستور ی باریابی و پیام گذاری محفل سطوح مشکلی یافته
 و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذار ایند و سبحان سجیده و گزیده از خاطر اشرف عنایه و تزیینت
 و شواره آتخلاص اساره انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از امان و
 قلاع مضبوط باشد اندام و چون التماس سعادت الفاس ایچی بجز اجابت رسید بمیر معین الدین

خیل لشکر پایا گهاٹ تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالا گهاٹ
 خست اقامت بر بستند و گروهی از اسارہ پایان گهاٹ مع عبد الوہاب خان و توابعانش از تہ
 رانی یافتند و بسیاری از صناعت پیشیکان آن جرکہ مغبون مغضوب گشتند بعد محمود قواعد مصالح
 و شرط و پیمان بر تہونی فکر سا با حدث اختراعات کار بست و وسایع اعمال با احکام قطعی مدعی قضایا
 ہر سر کردہ متکفل نظام و متعدد مہام امور متعلقہ دیوان ملک نامزد کرد و نہ چنانکہ در ایام سابق در چین حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بازار اصطلاح و آئین فرانسویس بود و خود قلم ابراد
 بران رسوم بر کشیدند و پیچیدہ میزین العابدین شستری کہ برادر خرد حقیقی میر ابو القاسم حسنان
 حیدر آبادی المخاطب بمیسر عالم شستری میشد قوانین مسطورہ با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی کے ایفج الجاہدین ارقام فرمودند و بمثلہ سپہدار خطاب دادند و فی قشون چہار سالہ
 پیادہ و یک سالہ سوار مقرر فرمودند و جماعت متحدہ فرجوق میگفتند پس مرور سالہ رسالہ دار
 و سردار جوق جو قدر از امیدہ شدند و در یک جوق دو سرخیل و دہ جمعی را رودہ و فی دار مقرر گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعدہ ارباب فرنگ آراستہ عسکرش نام نہادند و بشہارسی صد مردم از ان جدا
 کردہ بٹیب و نوہ سوار آبخاوار را بپوز مسیما ساختند تا مکر کردہ بٹیب و نوہ بٹیب دار و پوز دار و بٹیب
 آبخاوار کہ در اصطلاح فرانسوی و انگریز مشہور است کہ گویند بر خلاف بٹیب قشون و رسالہ کہ بسیار چینی نامیدہ
 شدند لشکر باشرن موسوم و حاکم چہار بٹیب بہ کوکب دار لقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
 باختران و ترتیب تازہ زینت پذیر گشتند کہ آیندہ بر محل لاحقہ خود مذکور خواہن شدہ شستری نہ کو
 سپہدار قشون محمد علی کندان مرحوم مقرر کرد و پیرہ رفتہ رفتہ بچپ گیری یک زبان دو عالم گشتہ بود
 ہمدان آوان ہار کچہری بچیش کچہری و سوا کچہری و بچہ کچہری و بندہ کچہری باشد اللہی کچہری
 نامزد کرد و پیرہ ہمدان سال طوق و شوارح منتهای حدود قلم خود کہ بر نرخ بیل و حد فاصل بودہ از ہر

جهت بالکل از عبور رگه زان جانین سد و فرزند

ذکر تزد و در تها پوی میر حسین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در
پایانکها ط بود و کیفیت جنگها که نمایان سپه سالار موصوف و آنگریز و فرانس
پیش از تفریح صلح رود او در کبیرا و یکصد نود و هفت سحری و جنو طاشیدن
سپه سالار صد مع لشکر و ارفاع قلاع پایانکها ط در سال کبیرا و یکصد و

نود و هفت سحری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب فوج خود بر جوی وال بنیل مقام کرده
بود و جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف تر چنپالی لیغا کرده بتفتیح قلعه کرده و تزد و کرنل
و غیره همت گماشته است بجز و اطلاع این معنی فوراً بر الزمان خان را با تمامی رساله های تفنگی و انواب
بر دفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبتش با جمیع سپاه کوبین نصت خواست چون خان مذکور لیغا کرده
فایز تزد و پال شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلعه را کرده و با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر
و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود زوروشن خان دست
را و دسته داران که بجهت تنبیه ایاران شرارت کمیش فواج پالانها نامزد شده بودند رفته است
کرنل مذکور طمانه درین قلعه گذارشته پیشتر کویچ و قلعه اروا کرچی را محاصره کرده بخشایش آن سعی
می نماید خان سمنوزان بخاشگی زده بر سرش رسیده این طرفت جوی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمون

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر در گذشته بزرگ مورچال پرداخته و آن وقت بجوی مذکور
 آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر وزیرین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از جانب
 برداشته بی اندیشه بستی قلعہ مهت گذاشت و بستی احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
 خان مسطور از رسالہ داران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قدری را مع جوقش با آلات حرب و پیکار
 و انتحاب و مستقر بتبعیت قلعہ روسی در دفع اعادی تاکید کرده به در ترو رسالہ مهت خان بختیاری
 که همیشه زاده پاینده همان می شد در رسالہ بصر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالہ وارد
 رخصت یافتند بهر ناگه تمام حرات پرواز گشته از یک جانب پیش منقلای انگریز زده جو قدری را
 مع جوق بقلم رسانیدند و قلعہ داران بخارا بر رسیدن افواج قاهره بهر کوکب قلعہ خبردار نموده و
 ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هر گاه کرنل مذکور از رسیدن کوکب و قلعہ خبر در گذشت بغضب
 تمام سپاه خود را فرمانداد تا توپچیان و تفنگچیان شصت انداز از صبح تا دو سه روز توپ و قلعہ از یک
 جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند و محصوران بهر چند برفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
 و او جلاوت در دادند اما چون دست ابل به قفای شان کوس بیدونی و سزیمت میگویند فوج
 نگشته هم از جهان در گذشتند و سپاه انگریز نظریاب شد بعد از فتح قلعہ بفرار فوج خان مذکور روانه
 در آن حال جو قدر مذکور زخمی از راه بدر روانه قلعہ خود را بهر زوه خوشچکان فایز شکر گوید
 و صورت حال قلعہ و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مخالفت با سپاه انگریز و همایان
 خود مشاهده کرده شبها گاه صمت و صهارا پور خود شافت و روشن خان و راوند کوز مستعد بعزم
 قزاقی و قراندلی گردنکرم بود و سپاهان را در راه با او برخوردن است سید نشان حسان
 ترین قلعہ دار کرد و با ثبات تقصیر از جنگ جوامع کلی بدر کشید و لشکر را بجزر مقابله با فوج معاند
 بیاراست در آن اثنا خط از سوی بهوی پیروان رسید که تمامی لشکر انگریز به تمام جنگ گور لور

میر سید شامع جمعیت خود زود مساوت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کیش او شهاب اتفاق متوجه بندر دست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار بمحرو و وصول نامه هر دو دسته
دار را بدان صوب بازگذاشته تا کید نمود تا بدینچه مقدور و مجال باشد کوششش نموده نگذارند
که بعد از آن آسبسی از سپاه خصم بر عایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تاشکوار طی به تو طعم سلی رسیده
یک روز مقام کرده در آنجا با سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز و قلعچه
که کلم آمده است در سردی چند ازین گذاران نگهبان آنجا است تا فقط رساله را با بند و ق پیمان
همراه خود گرفته به محاصره آن قلعچه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که طیب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلاش بسیار پیرایون آنحصار سر بر گشته پای ترود و حمله آوران را به کل عجز
فروری برد کوشششان مفیده نقتیاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاد نبودند بر حملات مردم نبوه
تاب آورده مانع و خول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بطور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فرمای آن روز مع القواب و نزد بانها
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی پنهان داران ارواگرچی اگر یزانه تیغ کشند گذاشته بود و محصولان
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچنا پلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
وروا چل فایز گور لور شدند و بدو الزان خان را با سالهای تفنگی و القواب بلوک موسی بهوسی
بقلو فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلب شتافت القصد لشکر انگریز بسرتی بیزل اسطوط
ینگار کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعو گور لور بر جوی موضع گورٹ فرود آمدند فراسیس
و پنج صد جوان خود را بدو راه و توپ با این لشکر انگریز و قلعو منتقل او داشته بود و سالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منتقل گاه فراسیس بتیر پیا اصرارث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو و نیم روز کسان انگریز بر کوه چپ که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
 توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهارم از طرف مدراس
 رسیده سنگ گول جانب قلعه بر این دو اهل بتیر بسیار بشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه از آن کوه چپ
 اقواب و آدم سر شدند و حینت باسی انگریزی بر جماعت فرانسوی پلین با بر رساله های میدری
 شک زمان دراخته بود وقوع اینحال جمعیت فرانسوی توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های
 مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز نشیده طرفه در بار و بگریز نهادند
 و بهادر خان نامی رساله دار و پسر علی بیگ به باوری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته
 پس پاشند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیرها گرفته منظر بر آمدند در آن حال سپه
 سالار فرانسوی هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرواری موسی گون تسلیم و موسی لر میو
 کرنل بمچار ایهل انگریز نامزد ساخت چون فرانسویان خصمت یافته باین دست مدفون آراسته
 و بنادین راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً نهمین هزار بودند
 صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را به عرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه
 فرانسوی هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شلکهای صف شکن سرواوند پس
 کارزاری سترگ رودا که تا دو ساعت با زاری پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کیشیان و جانبازان
 طرفین از تنگ گذشتند دست و گریبان لبان و خنجر کشند و عاوذ الله از هر دو جانب چنان جفتلیش
 سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک میزدند شد و از صد مرتبه در ستان آن فولادستان
 زمین بسته آمده زمان با وجود جفاکاری تپ کرد و بر حال کشکان آن معرکه زار گریست و بهرام جوان شکام
 از بیم خونریزی دلیران و خشم حصار دنیا فام گرخت و تا دو ساعت بنار و دباروت و صدای شکام
 بچشم و کوش نظار کریان خبر عدد و میغ مسموع و مرفی نیفتاد و مردان انگریز تهاب میاورده پاشند

در آن حال پلطن های کرناکلی از زمین و مسیره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود کرم ساخته مردان
 و اربازی بر زنده تا فراسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند بر گردیده فایز قلع شدند و هزار مرد جنگی
 که در سخت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر راستی رزم بعزم در افروخته خصم از قلع برآمدند و آن اثنا
 سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نمود و جنگ بر فرودگاه گذاشتند و جمعیت فراسیسان بقلعه
 پرتاب تیر از قلع و پیام ورزید و بعد و دست و زک انگریزبان در فکر مورچال و فراسیسان در عزم دفع
 آنها تزد شایان عمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد مع فرمان
 با شاه فرانس که مشعر بری هم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهودی بولایت خود بود و سید
 پس بر دو سپه لاران قوم یک شدند و پر خاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
 و میز با گل طعام و شراب پرواختند و قصد بدر الزمان خان و سپه لاران محقق شده متوجه تعلقه تزد وای
 گشتند و بعد از چهار روز سپه لاران معزز الیه با جازت سپه سردار فراسیسان پیشتر کوه چیده حد و بیل بود
 را مضرب جنام عسکر خود ساخت بعد یکماه با زان از آنجا کوچ کرده بر جوی دال مندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان طار بر شکر حیدری سخت
 و آب جواز یک طشت طغیان کرده تعلق مال و متاع غریب و پاریان پرواخته خاک یاس و چشم
 حرم و نفع آنها بخت بلکه چند مرد و زن را بیدر نفع آب کشیده بدیاری رسانید و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه غیر شدند با الغرض چون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی تزد و گاه مقرر ساخت
 و بری سنگ نامی رساله از سلیمان در آنجا از دست رفقای خود بوسیله تاخیر در شاهروشان قبیل رسید
 و بدر الزمان خان حضور طلب شد و همدران روزا محمد مراد عامل رای ویلو شست هفتاد و سوار و دو
 صد پیاده جمع ساخته و اطراف شش سفت کرده و می ساخت و دست تخریب و غارت بر کشاوه باره
 آتش میداد و در آن کن و ساکن رعایا و فقرای انداخت و عمارت و زراعت تعلقات محروم

اعمال حمیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و موافقی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان
 کوه پیا تم بعزم تنخیرسات گذاره یلغار کرده شبانگاه بیک حمله کسانش تاور و از قلع رسیده بودند قضا را
 در آن وقت زن پیاده برای نچینن طعام برنج شسته فخییل دروازه ایستاده آیش از حصار
 فرو میرنجیت ناگاه صفت حلا آوریده صدای آمد آمد برداشت و همون ظن برنج بر سر آنها
 شکست پس خفتگان از خواب غفلت باز بسته به تیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع
 حمله کنان پرواختند چنانکه پوشش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به عموره بلنج پور رسیده
 و بر ویر آن عموره که چند طلایه دارشام را و رسال در حارس آن لواح بودند حمله کرده از آنجا
 هم محروم برآمدند که عموره غارت ساخته مال و متاع کثیر به دست خود نموده برجوی بلنج پور چندی
 توقف و رزیده بودند که بیک ناگاه رسال در مذکور که طشت را بنور گذاره سکونت میداشت
 به او ایشاک با سواران خود مستقر شده بر سرخ آنها در تاخت و برکنار جو کرد گرفته بیک حمله
 جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم درآمدخت و اکثر ایشان را تهنج کشید و هم بهمان فرجه ساخته
 آنها بتصرف خود و آورد پس مجر او نام او با پانزده بیت سوار خود را داخل قلع ساخت هر آن
 اثنا منشور لامع النور متضمن و گذشت ملک پایا نگهاط به اگر بران و کیفیت تقر صلح و معاودت
 کردن او به از السلطنت عز آمد از بنشیند پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلع داران و هزار بیان
 و عمال را از اطراف آن حمالک جمع کرده بعضی قلاع کوهی و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه
 و چشم گهاط چنگم عبور کرده به تیر پا تور رسید و از آنجا از گهاط هولی و رگ و بنگلور قایز حضور
 همان سلطان گردید و همدان سال میرصادق بسبب خبررسی و کفایت شعاری کرد و ایام کوه توالی
 ارکات و لشکر نظیر ریسانیده منظور نظر کمپیا اثر گشته بود و بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدان
 اوقات خلوت کا کار پر و از پونه و ناظم حمید را با و متضمن مبارک با و جلوس و ابلاغ و شستن ز لعل بهای

دو سال مع خلع و جواهر گران بها بصحابت و کلاسی و اناقایز حضور شدند و المپیان مفصل کیفیت زبانی
 معروض داشتند و مبلغ چوتنه در خواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و کلام مخاطب ساخته
 ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شما تمامی خزانه سابق مع تحصیل سال
 ممالک محروسه در هم پایانگهاط صرفت کردند و در جهان کشای سعی جمله بطور رسانیده آخر الامر سر بر
 سلطنت پخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرار و خود هیچ امر اعانت آنحضرت منظور داشتند
 الحمد لله و الله تا ایندست منت کش بر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقه در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
 وفات علی حضرت مرحوم ایاز ملک پرور و قییم سبب عنایات شما نه و نوازشات خسروان اقتدار
 تمام یافته آری طریق نامحمود و پیروز و مقتضای بد طبیعت و حرام کلی انجامد اساس دولت محترم خود خواسته
 و از بسیاری ال و متاع و زر و جواهر و نفوس استعجاب و جاه و شمت بخاریندار و شغوت بد عیش
 راه یافته تمامی قلع و قری و تحصیلات بلاد حیدر نگر با نگریزان سپرده بود و ما خود بدولت و عبودیت
 ایزدی بانگ سعی آن بلاد مرا سر آبا و باز به تسخیر خود در آوریم و سپاه غنیمت را غارت و مقهور ساختیم
 چنانکه بر جمکنان اینعنه ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپهر
 میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود نداییم تا با دای ز فضل بهای شما پروراییم آمده اگر خدا خواسته باشد
 بعد از باوی و بعد ولست ممالک محروسه البته با سال ز شما به خازنان گنج خدا داد حکم داده خواهد شد
 بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدنگذاران
 قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و با تمیز بود و در عالم مجلس آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
 نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بکرز نایک غنیمت یافته بود و بعضی احکام مبنیان خلعت
 و دو او عبرت نامی همراه ایلیجه بر پوزر خلعت مندر بود

ذکر ادای رسوم شادی که خدائی بران الدین سپهسالار که از ارشد سپهران

لالہ میان شہید چرکولی بود و برادر سنی آنحضرت میشاد صبیحہ بالزمان
 خان فوجدار بلاؤنگر و روانہ کردن اورا بشخیر کوه نرکونڈرہ و بیان شرارت
 پالیکار نیکنور وین شدن تشونات تنبیه و ہتھیار السن و مرست یافتن حصا
 رحمان گڑھ و روداد ۹۸۰ لنگیزار و یک روٹو و ہشت سہری آنکہ

بعد رسیدن بدار السلطنت و نظام و نسق پاک و لشکر و فکر شادی کتختائی بران الدین رای عالم آرای
 زوہ تجویز و مشاورہ بعضے اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرا ی عصمت و اجمال صبیحہ بالزمان
 خان نایاط صوبدار لاک نگر را کہ دولت خواہش منظور ملازمان والا افتادہ بود پسندیدہ مقرر فرمود
 و خان مسطور را از سمت نگر طلب داشت چون اوفایز بسا حاضر گردید بہ تشریفات شاہانہ فواختہ
 و خلوت مکرور خاطر قریبی مناظر خود ظاہر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت
 و کسر شان خود تصور کردہ باوجود عدم رضامندی زوہ و فرزند ان و اہل قرابت خود باقبال آن
 مستعد گشت تا مستعد ان کا رخاہ طوسی و ننگلطان محفل جشن خسروی حسب الحکم و الامام شادی ترتیب
 دادہ و در آنک مدۃ بقیمیم حرم ہمینت و ہمینت ممنون شکر گردید و در ان اثنا جمعیس و سوانج نکالان
 ساحل جوہی تباک بہدرا و غیرہ معروضہ داشتند کہ اکثر باج گزاران در گاہ وین پناہ طریق بغاوت پیودہ
 متصدد اخذ لاک و مال مستعد رفتند انگیز سے اندوہ دست نظامی و پیدا دان استین کفر و عناد بر آوردہ
 کا فوج بانڈ را از جوہر و ستم خویش پریشان و مالان گردانیدہ اند بلکہ از غایت شقاوت جناب خیال
 حوٹم خوئی و دل ہار نہ چنانچہ کا لپا دیساین یعنی سرگروہ بلاؤنگر و نرکونڈرہ ابواب مکر و خدر و تنجیب

بر روی غراب و رعایا کثاوه و دواه و فغان الی آن سرزمین را با آسمان رسانید و روز بروز پاسه
 اقتدار از صد گلیم خود دراز میکند بدست و پالیکار نکینور با غوای شیطانی آتش شروفساد در آن
 نواح برافروخته زرشکیست و ساله نیز عاید بندگان درگاه والا نمود و بر قلعه سدوم که داخل سرکار
 گرم کنده است بی هما بود تراخته و بیات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلعه مذکور
 حملات ساخت اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدنی نیز با او
 یکدل و یکبانه شده باعث فتنه و فساد گشته پس استماع این اخبارات شغایر و غضب سلطانی
 ملتیب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و پرایا بر فتنه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون
 زمان سپید غفار سپه دار رابع قشونش بدریافت ماهیت کالیپادلیسا این اسنمت خضت فرمود
 چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل در آن حدود رسید و کماهی احوالش
 دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شترت کیش بخت بتامید و اغوای پر سر ام غنیم ناظم صوبه
 میح که دخترش را به سپهر خود نامزد کنانیده است خیره شده سراققدر اقلباک یساید و بهوای سروای
 و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کثنا و تنک به در آورده و در جز نزول فوج ظفر
 موج شنیده از غایت بداملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر بالات
 حیر و پیکار بسیار است سپه دار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بجنو عرض
 داشت رود او حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان بران الدین سپه دار با پنج هزار سوار
 خود بخوار و مشغول شجاعت بشون که سپه داران قشونهای حمید و شیخ الفرواح و حمیدیک بودند و شیخ
 کوه زکوناه و سایر کردن حاکم شریک آنجا دستوری یافته کوچید به شیخ عمر سپه دار رابع قشون
 و دو هزار پیاده احشام و شمش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار نکینور مدنی نامزد
 فرمود چون شیخ مذکور از راه بجلور و دیوان ملی راهی شده در کوستان کیوار که شرقی تندی در دست

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزین داران زمینواران سرکار شنید که درین کوهستان
 کوهیست رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمه آبی دارد که نقش از رسن جزو غیر معلوم بران
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آینه بند و بست این
 نواح بواقعی صورت بند و تا سپه دار مذکور هیچ خواص و ملتسان بر بالای آن کوه رفت و چشم
 خود ملاحظه کرده جارا پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیر خواه آن نواح عرض
 حضور ساختند خود پیشتر حضرت نمود و لیس حد نیکو رسیده هر چند بر بند و اضایح او را رهنوی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرالقیاد از خط فرانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد و بدو از ده
 هزار پیاده سرکش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز در سواد رام سدرم که سرحد او بود
 بین الفریقین آویزش سخت رود و اما آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لایع بر خرمن
 جمعیت کفار زده بقطر است تیر و تفنگ و سیل شمشیر آبدار کشگان را غرق بوی خون عدم می نمودند
 بالاخرت سپه دار شجاعت آثام یک حمله سردار آنجا و مقهور را بفریب تیغ اشر و ما پیکار پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده شکر کین
 از جای رفته رو بواد می فرار نهادند و کوهی بوی کنده را که پیرامونش میایان عظیم و سخت قلب
 است ستیز خود ساخته آسودند و اگر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بی یک حمله رام
 سدرم مفتوح کرده بظفر بوی کنده روی توجه آوردند پس بسی بجزر و آنجا راهم از حصول
 گرفته سرخرو کردند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را کینک بزل
 نام داشت بجزر و استماع شکست سپاه خود برسان شده قلعه نیکو را به دست خوانان دلیران خود
 پرده خود بالای کوه اول پل که چهار گروهی دارالمقر و جنگل میبناش شده پناه گزشت و سه چهار

هزار پیاده برار فرایم ساخته مستدر زرم بود چون سپهبدان بران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
 نقاب آنها گروه به محاصره قلعه ننگینور پرداخت و در اندک مدت به جفر صلاحیت کوچیه واحداث
 مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
 بدلیران کارگذار سپرده مانند شیر شمشیر کاک روییدان مبارزت نهاد یعنی پستی کوه مسطور سمیت
 برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هوناک و کثرت تراکم اشجار بمرتبند که هر جان دار را عبود
 از آن طقت صدیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
 با تیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دوخت و سنگ صدای بندوق کاری بینجامت
 سپهبدان مذکور تا یک ماه سعی موفوره و توفور کثیره بظهور رسانید سبب جمعیت قلیل شاه برادر
 رخ نه نمود تا مزوتنا بحضور عرض داشت کرده کوک در خواست پس امام خان نامی سپهبدار
 مع قشون خود کجوا ککش نامزد کرد و بعد قایم شدن خان مذکور هر دو سپهبدان مشورت کرده
 بر نمونی سکناى آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
 شور قیامت ریختند چون تفرقه و پرتیانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
 گرفتند و کوشش بسیار و تحمل صعوبت بشمار و غرضه هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
 آنجا آمد و دی چند و خیلخانه پیش از نظر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده و تعلقه
 پالیکار علاقه چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانان و راست چونکه بعد سه ماه
 هر دو قلعه مستحکم پالیکار مشغور یعنی قلعه ننگینور و اول درگ مع قضایات توابعش بضبط درآمد بزرگ
 کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهبدان بشرف بساط بوی مباحی انداختند و سایر غنائم
 و نیک و اشر بنظر همالین در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیبوا
 از روی عنی سپهبدان سابق روشن جناب شده بود در آن حال رای و الا به ملاحظه آن کوه

اقتضای فرموده و فوراً سواری خاص مع چند خواص جلو دار رونق افزای بنگلور شده بعد یک هفته
 از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر جایون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
 بیلدیران سنگ تراشان معاران چیره دست را تعیین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
 بر همان گدازه موسوم ساخته پس از آنجا معاودت کرده بفرز نزول قدم مهمبت لزوم نندی گذراه
 در شک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نمایدند و روی توجیه بجانب قلعه دیون
 ملی آوردند هر گاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی که بیست

حب الوطن از تحت سلیمان خوشتر | خار وطن از سنبل در بیان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آبا و نام نهادند و قلعه دار دولت خواه را به حجر استش
 باز گذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات مویک ساخته بر بیل تفریح در عرصه
 یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت محقق نمازند چون پالیگار نیکو سبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیست

باولی سخت ابر برون آئی | کر سپه بگاز سرنگون آئی

پرست سپاه منصور بنزای معقول یافته آواره وشت او بار گردید و پالیگار عدل ملی نیز عاقبت خود
 نیکو ندیده همون زمان طریق فرار سپید پس تعلقات او هم ضمیر و ممالک محروسه شده

ذکر افتخار کوه نرگوندزه بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و مختصر

طلب شدنش مع دیگر کیفیات زود او همون سال آن که

چون برهان الدین سپهسالار سلطانی از حسن و مرض گردید از راه جیبیل درگ و ساو نور راهی شده
 در صدد و دار و بار بسید غفار سپهسالار ملحق شده میزد و سیره بغداد ایلیان باجرات سپرده در حدود

کوه نرگونده متضرر بنیام و اعلام ظفر انجام نمود و سر کرده آنجا را از رسیدن خود تیار تسخیر
 آن محال بلا توقف متبذ ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر بوسه منیت ملک مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه در سلطانی نمایی و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عقیدت را بسجرات بندگی نوراگین سازی تا بجنوب سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو از زانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را با ملک یزدان
 سپری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعاع قهر سپه سردار پیش بشتعال
 آمده پیشتر کوچید بر نهر که غزنی و جنوبی کوه بقاصد و فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سپه حمید و سپه غفار بدلاوری و تدابیر اعدا
 شکنه سبقت و چینی بکار برده کوه را نقطه دار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال و زیدند حاکم کوه نیز مردان و ارمیکوشید و نوکرانش
 بار بار بمورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شب و دست قابو یافته چند
 پیادگان با برات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عسکر سپه لار که زیر دامن کوه بودند
 شبنون زده صلابت خان بخشی را با و وصد سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران
 شجاعت توانان هر چند بجشایش کوه تدبیر انجامند اما سعی نشان پیش رفت نکشت و چند بار
 حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه
 آنم چنانکه سقنابیر گاو و شتر از نهر فرو و گاه لشکر آب بمورچال میرسانیدند و بسبب بدسافت
 وقت کار مدو نیز از لشکر باطل مورچانه میر سپه داران کار از او سرداران احشام
 نرود نشانان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه بر اسان شده
 بناظم صوبه مرج و کار پرواز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته بدو طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنج هزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نمر آبیکه در طغیان بود مقام کرده انتظار ده هزار
 سوار که از پونته بکوبک همین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپاه لاری استماع این خبر از غنیم
 زور آوردند که در مفضل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
 پونه سکونت داشتند نیز ازین معنی بعرض حضور پر وداخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین حسان
 منشور لایع انور مشعر روانه شد نشیمن جمعیت خود بیدر سپاه لاری و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه نرون
 نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده و اما و عبدالحلیم خان حاکم کرطیه وقت فرصت یافته
 برهن ز یوگران بهاسلیغ خطیر گرفته بفرای چهارمخچه سوار و ده هزار پیاده پرداخت و به انگریزان
 مجهلی بندر موافقت کرده یک لپتن و دو ضرب توپ از گور لور همراه خود گرفت و بعزم استخلاص
 بلا و کربله و تسخیر قلعبات آن نواح همت درگماشت و در قلعه که هم پنهان گزاشته دست قتل و
 غارت برکشاد هرگاه که به برویل رسیدند که در آن مرکز ارض او را که در قلعه برویل بودند بانعام
 ز خوشدل ساخته برصوابید ایشان جوقی را از ملازمان خود در آن قلعه فرستاد و پیش از آن کربله
 راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
 گروهی برویل و سواو کهل امرا بنی الفریقین آویزشش نمایان و بزور سخت رو داد و از صبح تا
 و پیر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بهاداران هر دو طرف سعی مروان نمودند آخر خان مذکور
 بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگزید و در جنگی که بر یک جانبش
 تالابی بر آب بود و کوهچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
 سید مذکور بران فتح نمازان شده بهو بنجایام و اعلام لشکر خود مضروب کنانید و سردار
 انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تر و غنیم خالی کرده بجبال اینک غنیم تاب مقابله در خود نیافتند
 رو برگزیدند و عقب آن جماعت آرمیده بود و در ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زمین سوار شده بی سلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتغال
 داشتند که یک ناگاه قزاقان خان و لاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انجمنه در آنجا
 و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطقت لشکر خود گرفتند و صدای آمد
 آمد برداشتند و قزاقان پاشه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال هم ستوران ساختند
 چنانچه احدی از آن محرم گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهز محنت از آن مملکت برآمدند
 جان خود سلامت نبرد و خان ظفر متقلع بدوین و کهم باز لفظ خود آورد و دست واقعی
 آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود و مجرد رسیدن منشور همسایون
 با جمعیت لفرت شتون بیچاره تراخت و با چهار هزار سوار خود بخوار عبور جوی کشنا نموده بی یک
 شبخون لشکر مرطبه را که بهر عبور جوی تیار بود و غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظلوم
 و منصور عازم کوه کردند و باین لشکر بران الدین و کوه مضرب خیمام نموده شیخ امام نامی سپه دار
 خوراک بکوب سیدان دولت خواه فرستاد چون کوه کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار
 کرامی و شکست مرطبه خبردار گردید کمر بست خود چاک زده لباس مردانگی و جرات با تش غم و بهراس
 بسخت آخر الامر چون که اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مفتابله
 با لشکر اسلام داشت و از لنگ و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
 و او بران الدین را بر نیمنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو با اتفاق یکدیگر فرمای آن روز
 کرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپه دار و مرزا حمید علی بیگ رساله فرستاده
 از کوه فرود آوراند پس همون زمان مع عیال و اطفاالش محبوب ساخته به در قشون احمد بیگ
 و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
 بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد بنا کحت داخل حرم سرای خاص گردید حال کلام

چون مزبور بضمط در آمد قلعہ و قلعه سجوالہ امینی دولت خواہ شد سپہ سالار مذکور در ظاہر اگر چه
 باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما بسبب کز دست سعی لشکر با نیش با وجود افواج کثیر
 سردار مرزا شکست یافت و مفتوح قلعہ ہم لعبرت تهورش نظور آمد خود درین امر با وجود سعی شش
 و ہفت ماہ بی ظفر بر آمد تقاضای سپید کردہ خواست کہ در شکست جاہ و حشمتش حیلہ برانگیرد و او را
 با خرافت از حضور مہتمم ساختہ دولت خواہی خود ظاہر سازد و بحضور عہدہ عرضی نوشت کہ عہدہ مہتمم را بیخانیان
 نفع دیگر است و چنان معلوم میشود کہ خفیہ معشت ملک عہدہ خان عرف عیسی میان مہتمم و ہی کہ
 دیوان و شیرکار و بار است بنا ظم حیدر آباد و شیر الملک سہراب جنگ راہ مراسلات مفتوح دارد
 سوای این علانیہ در چند کماٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا می نماید شاید کہ عنقریب از حضور
 مخفی خواہد شد سلطان دلیشان بیدریافت معاملات دوست و دشمن بجز وصول عرضی
 سپہ سالار خان مذکور راجع دیوان و لشکرش بحضور طلبد ہشت اوزادان دیوان خود را در حضور
 آوردن مناسب ندید زیرا کہ نامبرد در ایام دیوانی کارهای ناشایستہ و شیوہ مردم آزارے
 و غریباکشی بمرتہبہ اتم نظور رسانیدہ بود بلکہ تمام کافہ عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشتہ بیدار
 دیگر روی آوردہ بودند و اکثر ہمت لکی و مالی را بی رضای آقا سب خاطر خواہ خود بقبیل
 میرسانید و از بیغنی سلطان نیز آگاہ بود ہر گاہ خود بحضور طلب شد رسید مبادا کہ آسیبے بتدارک
 اعمالش کہ کارش را محض دولت خواہی خود تصور کردہ بود بجانش راہ یابد لک روپیہ اورا لغام
 داوہ بلا اطلاع احدی شہ شب حضرت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیدہ فایز حضور شد
 چونکہ آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد کہ او حضرت گرفتہ برای آوردن متعلقان
 براوران خود حیدر آباد رفتہ است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کورک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی
 ستان ببنیاد شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد
 وزن مع دیگر کیفیت که در سنه یک هزار و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زمین العابدین خان همدوی فوجدار بلاد کورک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری
 مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهات ملک داری را بهر عای هوای خود انتظام
 میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طبیعت دست شست و پستی بزنان رعایا دراز میکرد و بجز آنات
 تشکیل را هم بستر خود می ساخت و نظیر چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کورک قدم بمیدان مخالفت
 و مخالفت نهاد و مخوف و مستعد جنگ شدند و موقتی نایب و رخنای کار پر دازان پالیجار
 آنجا که فرصت وقت می جستند هم رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن
 تاراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال
 بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چونکه ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نکرده بودند پس هر اسان
 شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود پشیمان شده قلعه بند کرد و پیره بود جاسوسی
 را به تبدیل لباس مع عرشی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
 جاسوس عرشی مذکور حضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار را یوس معروض داشت سلطان گیتنی
 ستان سنزای اهل کورک را که بارها از سرکار منصف شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شرارت
 مسدود و بیساختند و سپاه منصور را بار بار تضییع میدادند بر جهت قضا نعمت خود قرار داده فرمان
 دادند تا میر منزل خاصه اعلام ببری و خمیر زنگارگون بسان فلک بوفلمون بد انصوب بر واد سلطان

پہنچے کہ بقاصد ایک ہینم فرسنگ غری دار الامارۃ احدات میفرمود ہر آراست وزین العابدین
 خان شہسروی سپہدار رابع قشونش بنا بر عسرت بو فور سامان رسد و دہزار پیادہ اشام
 نصرة انجام بدان ناحیہ پیش رانده ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف و تامل بالیتار داخل قلعہ طغرا باد
 شدہ شرات کیشان را چنان تنبیه نماید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
 بدان صوب واقع شود و فوجہا را تا بحر بہ کار آبخارا از منزودہ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر و باطن
 بخشہ سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعمال راہ گیر کردیدہ اگرچہ تا دروازہ کہماٹ
 رسیدہ بود اما مردمان لغبی بر اینینہ اطلاع یافتہ از اطراف هجوم کردند و بہ تیر و تفنگ حواس
 مردانگی اور منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیاز مودہ و تمامی عمر بہ ظلمت گیرے
 صرف کردہ بود و نقد بہت در باختہ زیر کتل سدالپور جای بند کردید ہر چند رسالہ اران و سپاہیان
 ہمراہیش کیریت یافتہ محمد علی شہبج مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار
 مسطور ہول زودہ عارضہ تپ و لرزہ و پیشش را وسیلہ ساختیک قدم پیشترک نگذاشت آری
 ہا رسا کہری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطور میرسد چون این سانہ معرض حضور گردید
 بر بی حوصلہ کیش نفرہا کردہ بعد و ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ہایا ز فارغ
 گشتہ با جمعیت بیست ہزار مردم بار و دوازہ ہزار پیادہ و دہ ہزار سوار ہزار و بیست و دو ضرب
 توپ ہر پانزوم شہ فریچہ سنا ایہ کوس انہماش نواختند چون متصل خار بندہ کوراک نزول آیا
 فتح آیات گردید ہر سوار را بطشہر پراپٹن و سوار پور و منظر آباد گذارشتہ نقطہ پایا و گان و
 قشونہا دسامان جنگ عبور کردہ چون شیر غران و ہنر بر تریان قدم حوالست شیم در آن دشت

دشت ناک نہاوند میت

چہ گویم ز احوال دشت عجیب بہ	کہ لرزد و تسلیم از هجوم نمیب بہ
-----------------------------	---------------------------------

تذکر

تراکم نیتان چون زلف مسلسل تنگیان و راه با پهن نشان پریشان که کشان بیوکان و نشیب و
 فرازان سرزمین چون همت ارباب سخا و نجیل ضد بهر گیر و بسپت و بلند اطراف جوانب، همچو
 بوج و خضیعین غریب و نزول نا بهنجار و نشیب آن بهر مرز و بوم شالی زارتا کمر بالیده چپنا نکه
 فیصل خیال و اندیشه دور بینان به کل ولایتش تا بسینه چست فرورفت و شاخهای اشجار
 اقسام و ران نواح مثل ساکوان و صنبل و رال سفید و عود خام و غیره سرریشید و ریخت نجسل
 طوبی رسانیده و چپا لهای برج سپاه دام فیصل بالای بر درخت و شاخ کستزه و زراعت
 قاقله یعنی الاچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز کشته و درخت و ارضی چون طام
 افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالس و موز و سدر و عین
 الناس بهر و نخلک و جام نوقلمون و سفرجل و کتل و بهرل و جامون و غیره و در ذاق تلخ جان چینی
 شهید و شکر بیخه و انهار و ران سرزمین چون چشمه چشمه غمناکان همیشه جاری و آبشار
 حوضها و آگیر باور اثنای راه بنایه اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بسیر طرین
 غرق غرق جبا کشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو بسته و تخمه تخمه بوته های گل
 مندی و مخلی و صد برک همیشه بهار و نسیرین و سوسن و چنپا هر مو مثل شوخ چشمان نقاب جیا
 از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بزک جو امیس کل کله جمع شده و چپه
 فیصل چون زنگی تراوان دیو بهیبت بدشت پای می مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوسه
 بازی روده و معمور جات آن و پار و بلا و زیر کوه بچه او اندرون اشجار پنهان و پیرامونش
 حصار ستوار و خلیل و بروج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره با که اکثر اوقات
 و شب تا فیلان در ناخده مواضع از ضربت تاراج می کرده گردان حفره کرده شده تا و کور
 و انات مع اسباب زندگی در آن خانهها سکونت و زبیده همه ز کور گندم کون و بعضی سپاه نام

بلند و بالا و لباس شان یک پیراهن دو تاست از گلوتاشان گن و خسته شده و جز پارچه پاره
 گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و ارجین و رام و
 پلچمن میزدند چیرا که سوای تفنگ فتیله دار و شمشیر پهن و رکه که گشته نامند بر میان می آویزید
 بیرون حجره و حصار نمی آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک و مال سیاه یا سفید در میان
 می بندند و اناش پرسی تمثال با حسن لطافت جمال که رشک موشان چین و چکل اندو
 بر است قامتی و سیم تنی و نزاکت لب و لجه آن فتنه جهان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند
 در آن ویرانه فرودس نشانه همزنگ حوران میخامند با اینهمه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که
 یک پارچه پنج شش دستی از ناز تا زانو یک رومال سفید دودستی بر سینه و مهر گنجینه
 دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته بحق اناش به نسبت مردان آنجا که
 همه کور بار و مزاج اند حرارت عنزیمی زیاده دارند و روایتی از مورخان شپین سیده که در ایام
 سابق نبواج عقب تا ز و غیره سیمی قبیح و دستوری قبیح درند همه نامعقول آنها جانرو
 محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقه باشند یک از آنها غسل
 با زنی کتخد می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباشرت با
 گرم میساختند بعضی کس مقرانیضه اند که هر شب یک بعد یک بهین زن را بر بستر جماعت خود
 می کشید تا تسلی خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواج
 مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شدند این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان
 آن قوم را گرفته بر شکر بیان خود بخشید القصد شرح و بیان برودت و سرما که سر تا پای قلم
 پیش از شروع تحریرش در چشمه زهر بر عرق میشود و زبان آینه بر لبان بسیار با وجود
 پوشش پوستین لبان بلرزه همت چیرت پنج بند نظم

<p>زمیده مردمک از چشم افلاک که آتش در درون سنگ مرده</p>	<p>ز بیم برت آن طرف خطر ناک چنان در روی برودت پافشرده</p>
<p>چهره بر طراز که هر روز آفتاب با این گریه جوشی بخوت سرایت برودت لحاف چارته آسمان با استر ابر بر سر کشیده ازان وادی زود تر عبور کرده و هر شام سریع التیسیر با تدبیر سر ما در بارانی نیلگون یعنی فلک ز مردم فام سر و تن پوشیده فی الحقیقت این همه ذکر تابستان است که مردم گردید معاذ اللہ از هنگام زمستان فصل باران که تا ششماه ابر آذر بساط تقاطر مطا رب بسیط آن سر زمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیده استم رسیدگان تر آمده و از سر شام تا دو ساعت روز بر آمده و دو شب نیم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فرا گرفته می ماند و بسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دست بر سر ما حرارت حواس با خسته بزرگ حلقه کمان پا بسینه کشیده در حجره تنگ ترا زده می خوابند علاوه آنحال تا مدت ششماه مشی کنندگان آن نواح از پاتا سراسر چپه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای ستپ پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زکوه از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیدا شده آشنه خون بیگناهان می باشند چون ملخ جسته ترین آدم و دواب می چسبند و تا سیری لطن از خوش بر گز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان حیوان می رسد و اثر در و مار مردم را با و کزدم پیرزهر و تیز نیش زندن بالحاق روح چنان گذارد که همه دست قبر و قابض جان نشود در آن ادی از شمار مور و ملخ تجاوز کرده اند حاصل چون سلطان دین پناه در آن جنگستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازه خار بند کردن مندل نام دارد و محل زوال علام و خیام طفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپه دار را فرمان دادند تا هر دو مرغ قشونها پرورد دروازه مذکور که اهل شرک و ضلالان در پیش آن خندق</p>	

از روز فتح تا امروز در کورک و در بعضی آن از روز یکشنبه در دست می بخاک بنیاد شده است

عمیق حفر کرده بر ریوس دیوار کشیده بتیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمل کرده آغاز جنگ نمودند
 و در آن روز اهل شهر کربلاوری و جان سپاری کوشش مردان نمودند تا ب حمل آوردند بلکه
 سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند
 سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر بادوسیل دشوار مینمود بیست برق و مهر
 بر خرمن جمعیت کفار حمل آورده خلق بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
 قزلبگان موسی لالی و رساله های اسد اللہ یعنی بندگان که پرورش یافته ثواب مرحوم و حریت
 کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمه ننگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
 پیادگان جلودار بشجاعت تمام یک یک خصم ابر سر نیزه بر دست و آه سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
 کفار را بزور مردانگی با سیری آوردند باین کفار ثبات قدم و زبیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
 بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجاعان خاص کوه و بعضی سپه داران چون
 جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدایان ناموس پرست بجایات متواتر گشتن و سوختن
 اعدا را ثواب دانسته فدای داری بر هم ریختند پس بطرفه العین شیراز جمعیت کفار از بهم پاشیده
 چنان شد که پامی قرار و ثبات از جای فتنه قدم در باوئی انترام نهادند فوراً سپاه نصرت پناه
 تعاقب بجماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره روزان را تیغ بید ریخ گذرانیدند چون سلطان
 گیتی پناه بر اعدا طفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد هما گلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان
 از سپاه غنیم خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخت غارت ساخت
 آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را بازانان و فرزندان اسپر کرده فایز حضور شد پس از اینجا
 حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با و فوراً سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ بستند
 طفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تانقضای سینر و هم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آورده

به پانزدهم ششم صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نود و پنجاه و شش شروع بود و از این که امر او خوانین حیو
 قرمان قضا جریان آن همیشه در رفته به تیر و بیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل بر ابریده از آتش
 سوخته باندک روز چهار پنج گاوزمین را میدان ساخته کار برای اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل
 ضلال یعنی پیادای کفار مجاری به و مقاتله کرده و دست هزار نفر تلف گشته بودند نهضت نموده
 بعد طی منازل شرقی دارالمقرخیمه و خرگاه بسیار شدند چون کار پروازان مذکور عنی عمومی نام
 و در کمانار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود متشابه کردند و قوت مجاری به و مجادله بالشکر
 اسلام شدت اطراف کوه و درشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکرهای گران بقصد گوشمال و خیر بلاد
 نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الچی بنا بر تنبیه شرارت ایشان ^{ساختند} خصت
 و قشون ششتری را با دیگر قشون بسزاری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب باز
 و غیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب اهل کادیری و خوشحال پور مخص کردند
 حضرت خود بدولت دو ستم ماه بموخرام مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
 رخصت غریمت درو ایند بچسپن ترود سعی نمایان بر بیگان آن صوب هنگام آراشده در عرصه
 قلیل بناخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مردوزان را مع اطفال سیر آورد
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطورا بنوه کشید چون رومه گو سپند و گاوز و حشی سیران
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
 کوه تهل کادیری که منبع جوی کادیری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوبه
 را به تنبیه بیگان و اسیر کردن کار پروازان مذکور پیشتر مخص فرمودند تا سپاه داران عیاش
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را با کلمه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
 عرصه بهفت ماه و چند روز در شتاب و تیر مردم بازن و بچه اسیر گشتند و هر دو کار پرداز مسطوره
 بدست سعی موسی لالی برکوه الیچی دستگیر شدند جنگ آخر شد و یگر سرکشان عاجز گشته در حلقه
 فدویت درآمدند سلطان و الا نشان بعدند و بست آبخا و تاسیس و تعمیر چند قلعه
 چو بین که لکر کوه گویند بفرغت خاطر از راه سدا پور مظهر و منصور معا و دست بردار السلطنه
 فرمودند همون نایب کار پرداز اسیر در عرصه قریب رخت حیات بر بست و رنگانای بر بست
 حضرت دین پرست شرف بشارت اسلام و محتون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهد
 رسالدهاری سرفراز شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم و نوح
 کینا نور که از قوم با پایه است بر سر او تهنی کار میر می شرف ملازمت در یافته ز پیشکش
 دو ساله مع انیال و اسپان و دیگر تجالیف نذر گذرانیده سرخر و با خلع و تشریف
 شاهانه مخصص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند منجمله اسیران اهل کورک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و با حمیدیان ملقب شدند و بهشت رساله مقرر ساخته تبریت
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را بر یکماشتند تا سرداران که در اندک زمان بترتیب
 و تربیت آنجماعه حشوی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند هر زمان اوقات سلطان
 جهانگیر پیکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران حبش عسکر و اسد الفلکی علی قدس
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچه ببری که با خراع تازه بافاییده
 بودند و زانیده بخشیدند و اسامی و واز و ده ماه و شصت سال به خلافت اسماعیلی بل عرب
 بهعدرا و حروف تبحی پر خوانند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر نیکو خواهد شد نامهای
 چند قلاع نیز در آن سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل در کفر حیات حصا

که تخی نامزد از ان نشان با وصف سو و شور و زین و ارتش دولت و ریاست الک است ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلادی ثمر پین بنوکنده فخر آباد پاو گڈہ ختمی صوبہ سہرا
 رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بحال دشتندندی گڈہ۔
 گردون شٹوہ دیون ہلی یوسف آباد نمگلور دارالسور ماکڑی درگ ساون گڈہ
 قلعہ بل منظر آباد کوڑک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کویتور سلام آباد۔
 دنگل خالق آباد سنگلی درگ مظفر آباد کشمیری فلک الاعظم
 میسور دارالسور نظر بار و امثالہ آن مقرز و مودند و ہمدان سال از سایر
 ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکر کوڑک
 روانہ نمودند و از ان مردم بہ سبب اختلاف آب و ہوا می آنجا بعضی گرفتار تپے لڑہ گشتہ
 بارہا بحضور ہر چند آشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضی ہر جا کہ آب و ہوا

بایشان موافقت کرد بسر بردند کہ

ذکر طغیان مرہٹہ و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بجز تمسخر مالک
 محروسہ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح
 و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان برفع اعدا از راہ صوبہ آدرہ ہلی
 و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نو و نہ ہجری

روادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان تھالینتہ وہ لک و پیمہ نقد بہ پونہ فرستہ
 بودند بلاقات سرگردہ آنجا و انا پھر نیس کار پر داز رسیدہ اسباب و خیسرہ
 گذرانیدند او شان باقبال آن پیر داختہ یک یک مستر و ساختند جو ابندان شکن

سلطان که چند توپ و بنادتی از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل نشان خلیفه باد
 نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفرای امرای خود تاکیدات روانه داشت
 چون در اندک مدت جمیع امرای پوزنه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان
 هم بحسب اراد او با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
 چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
 بادامی که قلعه حسدی سلطان بود رسید هر شب با بیشتر از هزاره هزاره چهل هزار پیاده و پنجاه
 ضرب توپ کلان و دو فور ساکن جنگی آماده نرم شده خوش همت را از بیخه تیر و روغن
 و کلاهی سلطان از انجانی مطالب خصصت گرفته و نیزه و گویا گشتند و هر روز ولتمند میلاقات و
 مشاوره یکدیگر بر داختره پسو قلعه سلطان همت بر گماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی
 کرده به تفتیش فرمان دادند تا اندر سرور و سلطنت سعی جمید بکشایش آن بطور آورده و چنان
 مرحله احداث کردند و لشکر است و ریخت حصار شتغال و زنده میور ششهای چند بعد تلف
 هزاران هزار شجاعت مند آخر بقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس سرور دولت مند
 چون بادام توام خود و همو بجا سکونت و زنده امرای خود را بفتح قلعات و منصبه تصبات
 بر جانب و ناحیه کوچا نیند چنانکه امرای مذکور بالشکر کشید و تاختره قلعه و دار و جالی بیل را
 بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعه اران حیدری بجنبه خود در آورند مخفی نماند
 حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی را رضی که پیش ازین چندی خانسانان امیر الامرا
 بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهر سائیده آخر الامر تصرفات بیجا و کارخانجات
 سرکار کرده و مبلغ خلیفه بعبین تمام و خیانت تمام به دست خود نمود بانه پیشه گرفتاری تلف جان
 گر بخیه به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خرید به پایالت انصوب نامزد شده بود او